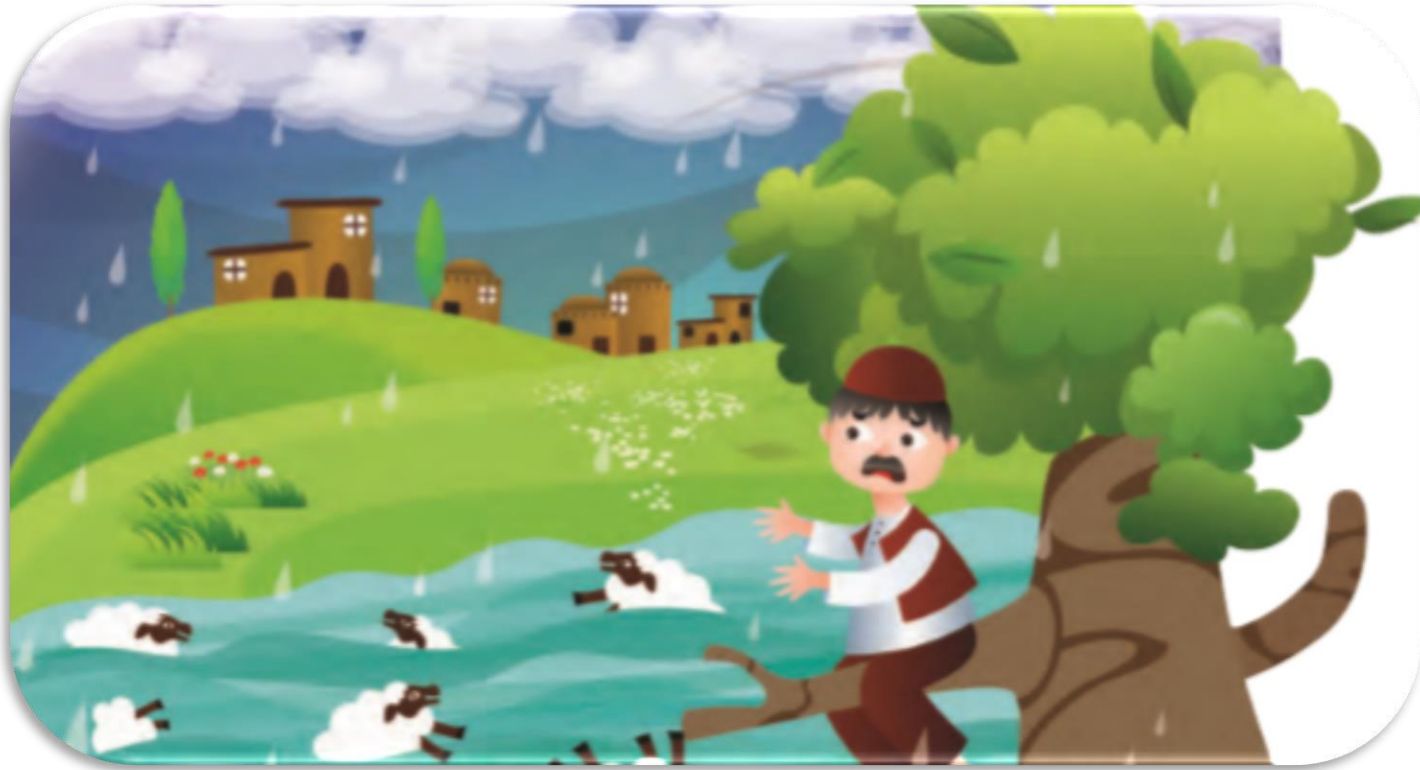


چوپانِ درست کار





چوپانِ درست‌کار

روزی بود و روزگاری. مردی بود که گوسفندان زیادی داشت. او آدم درست‌کاری نبود. اما چوپانی داشت که از گوسفندهای او نگه‌داری می‌کرد و مرد درست‌کار و راست‌گویی بود. چوپان هر روز شیر گوسفندان را می‌دوشید و به خانهِ صاحبِ گوسفندها می‌برد. او هم آب در آن می‌ریخت و شیر را دو برابر می‌کرد و به مردم می‌فروخت. چوپان هر بار او را نصیحت می‌کرد و می‌گفت: «این کار درست نیست.» اما او به حرف‌های چوپان گوش نمی‌داد و لبخندی می‌زد و می‌گفت: «تو چوپانی ات را بلکن و مزدت را بگیر!»

یک روز که چوپان، گوسفندان را به چَرا بُرد، باران شدیدی شروع به باریدن کرد و سیل
بزرگی به راه افتاد. چوپان برای نجات خود، بالای درختی رفت اما سیل همه ی گوسفندان را با
خود بُرد. چوپان نتوانست هیچ کاری بکند. ناچار پیش صاحب گوسفندان رفت و گفت: «سیل
گوسفندهای تو را برد.»



مرد گفت: «من باور نمی‌کنم. آخر این همه آب، ناگهان از کجا آمد؟»
چوپان گفت: «شنیده‌ای که می‌گویند قطره قطره جمع گردد، وانگهی دریا شود. این سیل، همان آب‌هایی است که تو در شیر می‌ریختی و به مردم می‌فروختی.»

مرد با شنیدن

حرف‌های

چوپان در فکر

فرورفت.



پیام درس

ما هر کاری انجام دهیم چه خوب ، چه بد ، نتیجه آن روزی به خود ما برمی گردد مانند صاحب گوسفندان که به سزای اعمال خودش رسید.



درست و نادرست

۱. چوپان مرد درست کاری بود.

۲. چوپان هر بار صاحب گوسفندان را نصیحت می کرد.


۳. صاحب گوسفندان، در فکر فرو رفت.



درست و نادرست

۱. چوپان مرد درست کاری بود. 

۲. چوپان هر بار صاحب گوسفندان را نصیحت می کرد. 

۳. صاحب گوسفندان، در فکر فرو رفت. 



گوش کن و بگو

۱. چرا مرد با شنیدن پاسخ چوپان به فکر فرو رفت؟
۲. «قطره قطره جمع گردد، وانگهی دریا شود.» یعنی چه؟
۳. صاحب گوسفندان در مقابل نصیحت چوپان چه می گفت؟



گوش کن و بگو

۱. چرا مرد با شنیدن پاسخ چوپان به فکر فرو رفت؟

چون چوپان به او گفت: این سیل همان آب هایی است که تو در شیر می ریختی و می فروختی.

۲. «قطره قطره جمع گردد، وانگهی دریا شود.» یعنی چه؟

یعنی هر کار خوب و یا بد، حتی اگر کم باشد، وقتی کم کم جمع شود روزی زیاد می شود.

۳. صاحب گوسفندان در مقابل نصیحت چوپان چه می گفت؟

تو چوپانی ات را بکن و مزدت را بگیر.

